خراسان روزنامه صبح ایران
پنج‌شنبه ۲۰ خرداد ۱۳۹۵ . ۳ رمضان ۱۴۳۷ . شماره ۱۹۲۷۵

از نخل‌های «کرکوک» تا گلوله‌های سرخ «فاو» با «ابوسراج»؛ رزمنده مجاهد عراقی

عاشقم جانا ندارم خانه‌ای

مهدی عسکری- هجرتش اگر چه غریبانه بود اما هجرت از جغرافیای خاکی بود به ندای یافتن خویش. نه از گذشته اش رد و نشان قابل توجهی بر جاست و نه تمایلی به توجهات ویژه داشت. برای حضورش در سنگرهای دفاع مقدس، نام و نشان به حقیقت سپردنه اصالت و نسب و مرزهای جغرافیایی. حساب و کتابش با چرتکه و سود دنیایی منافات بسیار داشت و حضور در خط مقدم مبارزه با رژیم بعثی را تکلیف مسلمانی خود می‌دانست. برای «سیدسراج‌الدین موسوی» مشهور به ابوسراج، مجاهد عراقی که در دوران دفاع مقدس، در سنگر دیگر رزمندگان اسلام با تجاوز رژیم بعثی به مرزهای کشورمان جنگید، روایت‌های قابل توجهی در دست نیست. او برای مقابله با رژیم بعثی صدام که خود از مخالفان جدی اش بود، حضور در جبهه‌های ایران را بهترین عمل می دانست.

«سیدحسن خادم» یکی از هم‌رزمان شهید ابوسراج است که از خاطرات ایام کوتاه هم‌سنگری با وی اینچنین می‌گوید: ابوسراج در ستاد فرماندهی ادوات لشکر ۵ نصر حضور داشت و من از شهریور سال ۶۴ که به عنوان نیروی داوطلب وارد این واحد شدم تا زمان عملیات والفجر ۸ و شهادت ابوسراج با او بودم.

● انجام مستحبات؛ خاکریز اول

زندگی گمگشته ابوسراج برای خیلی ها ناشناخته است و او خیلی اهل باز گو کردن گذشته و پیشینه خود نبود و «خادم» نیز این نکته را تأیید کرده و می گوید: خیلی اهل صحبت در مورد گذشته خود نبود. فقط می دانم با رژیم صدام مخالفت جدی داشت و تحت تعقیب استخبارات بود اما او به ایران مهاجرت کرده بود تا به طور مستقیم با رژیم صدام وارد جنگ شود.

او ادامه می دهد: ابوسراج خیلی اهل حرف زدن نبود اما روحیات عارفانه بسیار نابی داشت و به معنای واقعی انسانی اخلاق گرا بود و با همان فارسی «نیم بندی» که یاد گرفته بود صبح‌ها بعد از نماز صبح احادیث و روایات بزرگان دین را تفسیر می کرد و نکات اخلاقی اش را به ما گوشزد می کرد.

سید حسن با یادآوری خاطره جالبی از ابوسراج می گوید: او به مستحبات بسیار اهمیت می داد و تفسیر جالبی هم برای آن داشت و می گفت: انجام مستحبات همانند خاکریز اول است که وقتی جدی گرفته می‌شود خاکریز اصلی را هم حفظ می کند.

«هدف اصلی و واحد او نبرد تا نابودی صدام بود و بر این هدف بسیار استوار بود». سید حسن این را می گوید و به خاطره دیگری از ابوسراج اشاره می کند: یادم می آید یکی از روزها بین دو تن از دوستان فرماندهی، بحث سیاسی جدی برای طرفداری از جناح و گروهی خاص در گرفته بود. ابوسراج خیلی به ندرت عصبانی می‌شد اما وقتی هم به این حالت می‌رسید صورت و گوش‌هایش سرخ می‌شد و در لحظه اوج بحث میان آن دو رزمنده هم همین حالت به او دست داده بود. او در حالی که به شدت برافروخته بود می گفت شما دشمن اصلی‌تان را که صدام است و برایش امام و آیت‌ا... خویی هیچ فرقی نمی کند فراموش کرده‌اید و دارید بر سر چهره‌های سیاسی با هم نزاع می کنید؟ این کار فقط بین شما تفرقه می‌اندازد.

● آین سوئیچ؟

او به خاطره دیگری از ابوسراج اشاره می کند که باعث شد یکی از تکیه کلام‌های ابوسراج تا مدت‌ها در میان رزمنده‌ها به عنوان طنز رد و بدل شود: یکی از روزها بعد از نماز صبح وقتی وارد ساختمان ستاد شدم دو سه نفر از رزمنده‌ها به من گفتند فلانی از مشهد تماس گرفته‌اند و کار واجبی با تو دارند. و بعد هم به دلیل سرمای هوا رفتند زیرپتو. اما وقتی از ساختمان ستاد بیرون آمدم تا پرس و جو کنم و خودم را به واحد مخابرات برسانم، در آن سرمای صبحگاهی ابوسراج از سنگر بیرون آمد و گفت تو را می‌رسانم بعد هم برای برداشتن سوئیچ به داخل ساختمان رفت و هر چه اصرار کردم که استراحت کند به حرف‌هایم توجه نکرد و خطاب به رزمندگان دیگر دائم سوال می کرد آین سوئیچ. یعنی سوئیچ ماشین کجاست؟ او ادامه می دهد: من آن زمان یک پایم را در جبهه از دست داده بودم و با پای مصنوعی راه می‌رفتم. از طرفی جلوی ساختمان ستاد هم «گراویه» یا همان قلوه سنگ‌های درشت ریخته بودند. هر چه تلاش می کرد ماشین از لابه لای گراویه‌ها جلوتر نمی‌رفت. این بود که جایش را با من عوض کرد. من پشت فرمان نشستم پدال گاز را فشار می‌دادم و او با تمام توان ماشین را هل داد و بالاخره من را برای تماس با مشهد به مخابرات رساند.

● این سیلی را به جای پسرم زدم

خاطره دیگری که سیدحسن خادم از ابوسراج نقل می کند به ماجرای خطای یکی از رزمنده‌های کم سن و سال در جبهه اشاره دارد. او می گوید: یکی از رزمنده‌های کم‌سن و سال خطایی کرده بود که این کار باعث عصبانیت شدید ابوسراج شده بود و او ضمن نصیحت آن رزمنده سیلی محکمی هم به گوشش زده بود. آن رزمنده چشم در چشم ابوسراج نگاه کرد و گفت این سیلی را به جای پدرم از شما می‌پذیرم و ابوسراج هم گفت این سیلی را به جای پسرم به تو زدم.

او ادامه می دهد: همیشه می گفت شما رزمنده‌ها باید به گونه‌ای رفتار کنید که مردم به شما اعتماد داشته باشند و ناموسشان را به شما بسپارند. یادم می‌آید در هنگام عملیات والفجر ۸ بود که از فاو بی‌سیم زدند و گفتند ابوسراج بیاید آن طرف اروند. نماز مغرب و عشا را که می‌خواندیم واقعا حال و هوای دیگری داشت. سکوتش عمیق‌تر شده بود و بعد از نماز به فاو رفت و فردا عصر هم خبر شهادتش را شنیدیم.

سیدحسن می گوید: بعدها رزمندگانی که با او بودند از ساعات آخر زندگی‌اش چیزهای جالبی تعریف می کردند. ابوسراج بعد از نماز صبح گفته بود برای من فاتحه بخوانید. یادم می‌آید آن موقع بیشتر از ۳۰ سال سن داشت و همرزمان نقشه کشیده بودند که او را برای زیارت به مشهد بیاورند و زمینه ازدواجش را فراهم کنند اما زیارت کرد و سریع برگشت.

● لباس تمیز برای شهادت

می گوید: چند روز مانده بود به شهادتش نشسته بودیم و داشت لباس‌هایش را داخل ساکش می گذاشت. چند بار برای انتخاب لباسش دچار تردید شده بود. دائم لباس را داخل ساک می گذاشت و مردد بود کدام یکی را انتخاب کند. از او پرسیدم ابوسراج چه کار می کنی، یکی را انتخاب کن و او می گفت باید برویم حمام، خودمان را تمیز کنیم و با لباس خوب برای شهادت آماده شویم. آن موقع متوجه منظورش نشدم اما وقتی شهید شد به فلسفه کارش پی بردم.

● تو به کربلا می روی و من اینجا تمام می‌شوم!

«سیدمحمد خلیلی» یکی دیگر از مجاهدان عراقی است که هم رزم و هم‌سنگر ابوسراج در جبهه بود. او که مدت آشنایی اش با ابوسراج تنها سه ماه بود می گوید: در پادگان حمیدیه (ثامن الائمه) با او آشنا شدم. اما نگفته بودم من هم عراقی هستم. وقتی قرار بود عملیات والفجر ۸ را آغاز کنیم درست زمان خداحافظی که داشتیم مهمات را بار می‌زدیم به او گفتم فلانی من هم مثل تو عراقی هستم. او هم لبخندی زد و گفت می‌دانستم. بعد هم با هم عربی حرف زدیم و وقتی خواستیم از هم جدا شویم گفتم ان شاءا... با هم به کربلا برویم اما او گفت شما به کربلا می‌رسی اما من اینجا تمام هستم.

او ادامه می دهد: یادم می‌آید وقتی در سومار بودیم باید در دل کوه سنگر می کندیم. در گرمای فراوان آنجا هر ۱۵ نفر ما خسته شده بودیم. ابوسراج که مسئولیت ما را داشت بعد از ساعت‌ها کار رو کرد به ما و گفت هر کس خسته است برود برای استراحت و هر کس توانش را دارد بماند. همه رفتند اما من و او ماندیم و به حفر سنگر ادامه دادیم.

او اضافه می کند: به نقل از بزرگان دین می گفت: بعد از ناهار استراحت و بعد از شام پیاده روی کنید. او بسیار به تسبیحات حضرت زهرا(س) و سجده شکر بعد از نماز مقید بود.

دیگر همرزم او «سیدجعفر رضوی سطوتی» از روزهای پایانی عملیات خیبر به عنوان روزهای آغاز آشنایی‌اش با ابوسراج یاد کرده و می گوید: روحیه مذهبی قوی داشت و خیلی ها او را به عنوان معلم و استاد اخلاق قبول داشتند.

او اضافه می کند: یادم می آید در مواقعی که جبهه آرام بود و عملیاتی در جریان نبود و رزمنده‌ها یک جا حضور داشتند او برای ۱۰ روز اجازه می گرفت و ضمن گرفتن روزه در گرمای ۵۰ درجه جبهه، توزیع غذای روزانه و نوشیدنی خنک بین رزمنده‌ها را عهده‌دار می شد.

سید جعفر ادامه می دهد: علاقه بسیاری به امام خمینی(ره) داشت. یکی از دفعاتی که رزمندگان را به دیدار با امام(ره) می بردند ابوسراج را هم بردند. وقتی برگشته بود با اشتیاق بسیار زیادی از دیدار با امام(ره) حرف می‌زد.

همرزم شهید ابوسراج به گفته خودش چیز زیادی از گذشته ابوسراج نمی داند اما می گوید: آنطور که خودش برای ما تعریف کرده بود اهل کرکوک بود و مخالفت شدیدی با رژیم صدام داشت. یکی از روزهایی که استخبارات صدام قصد دستگیری او را داشتند، یکی از دوستانش به او خبر داده بود. او هم تنها با مادرش خداحافظی کرد و به ایران آمده بود. تا آنجا که من می دانم قبل از ورود به لشکر ۵ نصر در سپاه بدر بود.

● آخرین دیدار

«آخرین باری که دیدمش دو سه روز قبل از عملیات بود. موقع نماز صبح بود و ما هم در خاک عراق بودیم. هوا خیلی سرد بود و او در علف زار نماز می خواند. بعد هم به فاو رفته بود و در نزدیکی کارخانه نمک، با اصابت گلوله تانک در نزدیکی او، پیکرش چند تکه شده بود. قبل از آن خیلی دوست داشت دوباره برای زیارت به مشهد بیاید اما میسر نشده بود. اما از آنجا که او از نیروهای لشکر ۵ نصر بود، جنازه اش با سایر شهدای مشهدی به مشهد آمد در حرم طواف داده شد و جالب اینجاست که بعد از آن وصیت نامه اش پیدا شد که خواسته بود او را در گلزار شهدای قم به خاک بسپارند.

● از زبان دیگران

لا به لای تورق صفحات اندکی که در فضای مجازی برای شهید ابوسراج وجود دارد، به خاطره «تقی عزیزی» یکی از رزمندگان دفاع مقدس از شهید ابوسراج رسیدیم.

او در مورد این شهید والا مقام اینگونه روایت می کند: قبل از عملیات خیبر، چهار ماه را برای آموزش در پادگان ظفر مستقر شدیم. آنجا با چند انسان بزرگ از جمله شهید ابوسراج ترکمانی که از مجاهدین عراقی بود، آشنا شدم. او از ترک زبانان کرکوک عراق بود که لیسانس انگلیسی اش را از انگلستان گرفته بود و چهار، پنج سال بود که در ایران حضور داشت و بسیار عارف مسلک بود. اهل مطالعه تفسیر آیات و روایات بود و همیشه یک دیوان حافظ هم همراهش بود و او از بر علف زار نماز می خواند. بعد از اشعار عرفانی او را برای ما می خواند. زمانی که روحانی نداشتیم ایشان امام جماعت ما می شد و سوره‌های کوچک قرآن را بین دو نماز برای مان تفسیر می کرد و تذکرات اخلاقی می داد.

از جنبه سیاسی هم بسیار آگاه بود و به عنوان یک سخنران سیاسی هم در مساجد و جبهه، دعوت می شد و مسائل منطقه و خصوصاً جنایات صدام را تشریح می کرد. در والفجر هشت شهید شد. بدن مطهرش را در مشهد طواف دادند و سپس در میان مجاهدین عراقی در گلزار شهدای قم به خاک سپردند؛ همان جایی که وقتی هفتاد مجاهد عراقی یک باره شهید شدند، در آن جا دفن گردیدند.

مهندس «رضا نعیمی» نیز خاطره دلنشینی از دوران همراهی با شهید ابوسراج دارد. نعیمی که از فرماندهان دوران دفاع مقدس است می گوید: «سال ۶۳ بعد از برگشت از عملیاتی که در منطقه میمک انجام شد به پادگان ظفر در ایلام برگشتیم شب در چادرها نشسته بودیم که آقای ابوسراج به جمع ما وارد شد و پس از صحبت های زیاد و پند و اندرزهای خوبی که برایمان گفت دو بیتی زیر را قرائت کرد که گویا احوال خودش و مجاهدین عراقی مستقر در ایران بود.

عاشقم جانا ندارم خانه‌ای
شب به کوی عشق، روز در ویرانه‌ای
دل همی گوید بیایید و بسازیم خانه‌ای
عاشقان کی خانه دارند، دل عجب دیوانه‌ای

شهید ابوسراج نفر دوم ایستاده از راست- عکس یادگاری رزمندگان با فرمانده محمد باقر قالیباف/عکس: هیئت شهدای ادوات

مروری بر خاطرات فرماندهان عملیات رمضان در تیرماه ۱۳۶۱

نبرد در ۲۷ کیلومتری خاک دشمن؛ عطش بود و بوی پیکرهای سوخته

رمضان بود. هوا شرجی می‌زد. رزمنده‌ها دل در دلشان نبود؛ زمان، زمان انتقام بود. شامگاه بیست و یکم ماه رمضان بود و عملیات رمضان کلید خورد و «یا صاحب الزمان(عج) ادرکنی» ذکر لب‌هایی شد که دیدار محبوب را تمنا کردند. رمضان بود، عطش بود، بوی پیکرهای سوخته از میدان مین می‌آمد و آنان که از دیدار حق محروم ماندند با آب کانال پرورش ماهی و نهر کیتبان و... وضو گرفتند. تیرماه ۱۳۶۱ مردم ایران در حال راز و نیاز و دعا و شب زنده‌داری بودند که رزمندگان اسلام برای تنبیه متجاوز به معشوق لبیک گفتند و مقابل چشمان حیرت زده دشمن، به ۲۷ کیلومتری خاک دشمن رسیدند. ۷۴۰۰ نفر از نیروهای دشمن کشته و زخمی شدند و ۱۳۱۵ نفر نیز به اسارت رزمندگان ما درآمدند. در این مجال تعدادی از فرماندهان حاضر در این عملیات خاطراتشان را مرور می کنند...

● بچه‌ها آتش می‌گرفتند و می‌سوختند

سردار جعفر جهروتی: مرحله دوم عملیات رمضان که شد، ما نبودیم. یعنی تیپ در سوریه و لبنان بود. وقتی برگشتیم، شهید همت مسئولیت تیم را بر عهده گرفت. من در مرحله پنجم عملیات مسئولیت مهندسی رزمی را بر عهده داشتم و مسئولیت گردان تخریب هم به عهده من بود. ماموریت ما به گونه ای بود که روز و شب باید کار می کردیم. گردان تخریب باید جلوی گردان‌های عمل کننده راه می‌افتاد و معبر باز می کرد و برای مهندسی هم باید ۱۷ کیلومتر خاکریز می‌زدیم تا کاری کنیم که دشمن از پهلو نتواند سمت ما بیاید و مجبور شود نیروها را دور بزند. روبه‌روی ما مثلثی‌ها و کانال پرورش ماهی قرار داشت و سمت راست ما خالی بود. ما در این عملیات با حاج همت مشورت کردیم که بیاییم با وجود طولانی بودن خاکریز، شب قبل از عملیات یک مقدار از خاکریز را به سمت خاکریز دشمن بزنیم. این کار را شروع کردیم و همین باعث شد دشمن از عملیات ما مطلع شود. ولی چاره دیگری نداشتیم. این خاکریز باید بین خط ما و خط عراقی‌ها زده می‌شد؛ یعنی میان مرز و کانال پرورش ماهی و مثلثی‌ها. شب قبل از آن مقداری خاکریز زده بودیم و آن شب باید برای ادامه خاکریز قبلی، خاکریز عراقی‌ها را رد می کردیم و می‌رفتیم سمت مثلثی سوم. آن شب من خودم جلوی بولدوزرها راه افتادم. تصور کنید دشمن از عملیات ما کاملا مطلع بود و نمی‌خواست ما به مقصد خودمان برسیم. خاکریز عراق را که رد کردیم، من برای اولین بار در جبهه جنگ، دیدم که هواپیمای عراقی در شب می‌آمد و با ریختن منور تمام منطقه را مثل روز روشن می کرد. از آن طرف هم عراق آتش سنگینی می‌ریخت و این آتش آنقدر زیاد بود که وقتی ما به پشت میدان مین رسیدیم، اصلا جرات تکان خوردن نداشتیم. باز همانجا بود که ما برای اولین بار دیدیم دشمن در آن عملیات از گلوله‌های آتش‌زا استفاده می کند؛ گلوله‌هایی که وقتی به بچه‌ها می‌خورد، بچه‌ها آتش می گرفتند و می سوختند. حالا رسیده بودیم به میدان مین. آتش دشمن به قدری زیاد بود که بچه‌های تیپ علی ابن ابی طالب (ع) نتوانستند از میدان مین رد شوند و چیزی حدود ۴۵۰ نفر از بچه‌ها آنجا شهید شدند. دیگر از بچه‌های تخریب هم خبری نبود. همه‌شان یا شهید شده بودند یا مجروح. همه چیز آنجا حسابی به هم ریخته بود. من راه افتادم وسط میدان مین. چون هیچ کسی آنجا نبود. باید سیم تله‌ها را برای خنثی کردن مین‌ها قطع می کردم، اما سیم چین همراهم نبود. مجبور شدم با دندان سیم تله‌ها را باز کنم و هر طور که شده مین‌ها را خنثی کنم. هوا دیگر داشت روشن می‌شد. ما یکدفعه دیدیم از پشت سر چند گلوله تانک به سمت خاکریز آمد. فهمیدیم که پشت سرمان نا امن است. آنجا حدود ۳۰ لودر و بولدوزر داشتیم که دو تا از بولدوزرهایمان از بین رفته بود و یک لودر مان را هم زده بودند. راننده لودرها همه خسته بودند و دیگر توان کار کردن نداشتند. آنجا شهید «محسن حیات‌پور» همراه تیپ بی‌سیم به کمک من آمد. من هم قطب‌نما را به دست او دادم و گفتم او به جای من جلوی بولدوزرها حرکت کند. خودم هم چند گونی کمپوت از ماشین تیپ بی‌سیم برداشتم و یکی یکی باز می کردم و به راننده‌های بولدوزر می‌دادم تا بخورند و به کارشان ادامه بدهند. راننده‌ها خسته شده بودند. در میان همه آنها یک جوان ۱۷،۱۶ ساله بسیجی که راننده لودر بود ایستاد و گفت من حاضرم خاکریز را ادامه بدهم. این در حالی بود که لودرها را چون زیاد بالا می‌آمدند عراقی‌ها می‌زدند و باید قبل از لودر، بولدوزر منطقه را دپو می کرد. اما این جوان که اصفهانی هم بود مصرانه می‌خواست کار کند و سرسختی او غیرت بقیه راننده‌ها را هم تحریک کرد و همه بعد از او آماده شدند تا کار کنند. تا دو کیلومتر خاکریز دوجداره را ادامه دادیم که یک دفعه لودر نوجوان ۱۶ ساله را زدند و او همانجا شهید شد. امیر سرتیپ غلامعلی جانگداز: ما در عملیات رمضان یک ابتکار هم به خرج دادیم و صدای لودر و بولدوزر را ضبط کردیم. در منطقه‌ای که مهندسی ما کار نمی کرد این صدا را پخش کردیم تا دشمن گمراه شود؛ به این خاطر که به شدت روی پچه‌های مهندسی ما شلیک می کردند.

● توان نظامی روس‌ها و اسرائیلی‌ها

سردار عباس سرخیلی: عملیات رمضان دارای قرارگاه‌های «قدس، فجر، فتح و نصر» بود و من به عنوان مسئول تیپ زرهی قرارگاه قدس مشغول به کار شدم. قرارگاه قدس در عملیات رمضان دارای دو تیپ بعثت به فرماندهی شهید امینی و تیپ ۴۱ ثارا... به فرماندهی حاج قاسم سلیمانی بود.

عملیات رمضان بر خلاف عقب‌نشینی‌هایش موفق بود، چرا که توانستیم از دژ مرزی ایران تا پاسگاه «زید» به فاصله ۱۰ کیلومتر وارد خاک عراق شویم و تا پشت دیوارهای شهر بصره و کانال پرورش ماهی پیشروی کنیم. عراق دارای جدیدترین استحکامات مثلثی شکل بود که به صورت مثلثی و کیلومتری آنها را ایجاد کرده بود. مثلث‌های زرهی دشمن به شکلی طراحی شده بود که ضلع دوم آن نامعلوم بود و این نکته را می‌رساند که توان نظامی روس‌ها و اسرائیلی‌ها، عراقی‌ها را در این عملیات مورد حمایت قرار داده است. کانال پرورش ماهی با داشتن ۳۰ کیلومتر طول و یک کیلومتر عرض در نزدیکی «تنومه و بصره» به عنوان بزرگترین مانع برای پیشروی ما محسوب شد.

محور عملیاتی پاسگاه زید، تیر ماه ۱۳۶۱، در عملیات رمضان و در گرمای شدید شلمچه، رزمنده‌ای پیکر پاک یک شهید را در آغوش گرفته و برای انتقال به پشت جبهه می‌برد. عکس: تبیان

یادداشت

برای شهدا مراقب لب‌های روزه‌دار مان باشیم

شاهد- رمضان است و هوا گرم. اما شهر است و نسیم خنکی که از کولرها و سرمازها برمی خیزد و همه جا را سرد می کند. در روستا هم که باشی فرق نمی کند. باز هم برق هست و کولر و هواساز و هر چه که در شهر است به روستا هم راه یافته است. بله هوا دلپذیر می شود و روزه آسان، با این همه گاه چیزهایی می بینی که همان بهتر چشم بپوشیم و قلم هم چشم بپوشد! حیف است واژه‌ها را وا‌ی لب‌های جنبان برخی ها بکنیم. پس می گذاریم و می گذریم، اما.... اما یادمان باشد در سه دهه- نه سه هزار پیش یا حتی سه قرن پیش- فقط سه دهه پیش در همین کشور بودند مردانی که در گرمای مردافکن جنوب، زیر آتش روزه می گرفتند. می جنگیدند و روزه می گرفتند. تعجب نکنید، رزمندگان مسافر بودند و روزه بر آن‌ها تکلیف نبود. آن‌ها باید می جنگیدند تا فرصت روزه و نماز برای همه ما بماند اما همان جا هم بودند رزمندگانی که از فرماندهان اجازه می گرفتند تا قصده روز کنند و از درک توامان روزه و جهاد برخوردار شوند. کم هم نبودند کسانی که با لب روزه، شهید شدند. عملیات رمضان، نام خویش را از ماه وقوع خود گرفته بود. یعنی این عملیات در ماه مبارک رمضان و در ۲۲ تیر تا ۷ مرداد انجام شد، یعنی در گرم‌ترین روزهای تقویم خوزستان، اما مردان مرد و شرزه شیران وطن، روزه را به جهاد گره زدند تا معلم روزه‌داری و روزه‌بانی برای ما باشند اما... نمی خواهم به نقل خاطرات بپردازم و حتی نمی خواهم رمضان در جبهه را روایت کنم. راویان صادق ماجرا، بارها گفته‌اند و شنیده ایم و هر کس توشه خود را برداشته است. این جا حرف من با کسانی است که از گرمای این روزها می گویند و دنبال سایه‌ای می گردند تا..... حرف من با آن‌ها ست و باز می گویم‌شان که در سه دهه پیش مردانی، روزه را چون جان عزیز داشتند. می جنگیدند و روزه می داشتند. حتی مردانی شکنجه می شدند و روزه نگه می داشتند. کاش حال و حوصله‌ای داشتید و خاطرات آزادگان را می خواندیم که چگونه از روزه، چون ناموس خدا، دفاع می کردند. کتک می خوردند و لب، باز نمی کردند. شکنجه را به جان می خریدند و در سنگر "روزه" به جهاد توامان با دشمن بعثی و ابلیس رجیم می پرداختند. آنان در این جبهه، شکوه حضور خدا را به نمایش می گذاشتند اما امروز.... نمی خواهم چیزی بگویم. سعی می کنم نبینم. فقط یاد مان بماند برای اینکه آزادانه خدا را عبادت کنیم و به عبودیت برسیم، خیلی‌ها از جان خود گذشته‌اند پس شما را به جان شهدا بیشتر مراقبت کنید روزه مرا، نماز را، حق الناس را، حرمت مردم را و.... باز هم ببخشید.

آگهی تجدید مناقصه عمومی (نوبت اول)

شرکت شیر پاستوریزه پگاه خراسان در نظر دارد حمل شیر توسط تانکرهای خود را از طریق برگزاری تجدید مناقصه عمومی به پیمانکار واجدشرایط واگذار نماید، لذا شرکت‌کنندگان در مناقصه می‌توانند جهت دریافت برگ شرایط مناقصه، حداکثر تا پایان وقت اداری روز دوشنبه ۱۳۹۵/۳/۳۱ به مدیریت بازرگانی شرکت واقع در کیلومتر ۱۳ جاده مشهد-قوچان مراجعه و یا به سایت اینترنتی شرکت به آدرس: www.khorasan.pegah.ir مراجعه نمایند. تلفن تماس: ۳۵۴۲۰۷۲۵-۰۵۱

آ/۹۵۰۸۳۶۱۲

آگهی تعیین کارشناس شماره (۱۳۹۵،۱۱۷۸)

شرکت گاز استان خراسان رضوی در اجرای ماده ۹ لایحه قانونی نحوه خرید و تملک اراضی و املاک برای اجرای برنامه های عمومی، عمرانی و نظامی دولت مصوب ۵۸/۱۱/۱۷ شورای انقلاب، نسبت به تملک زمین ایستگاه CGS و دریافت کننده توپک جغتای مطابق کروکی ذیل اقدام نموده است. لذا بدینوسیله از صاحبان حقوق احتمالی اراضی موصوف دعوت می گردد حداکثر ظرف مدت یک ماه از تاریخ انتشار این آگهی با اسناد مثبته مالکیت جهت تعیین کارشناس منتخب (وفق تبصره ۲ ماده ۴ لایحه قانونی فوق الذکر) به آدرس مشهد- تقاطع بلوار خیام و ارشاد (شرکت گاز استان خراسان رضوی- طبقه دوم امور حقوقی- اتاق ۲۰۷) مراجعه نمایند. بدیهی است در صورت عدم مراجعه ظرف مهلت مقرر اقدام قانونی لازم بعمل خواهد آمد.

زمین درخواستی شماره: پنج
ایستگاه: ایستگاه دریافت کننده توپک و C.G.S جغتای
ابعاد: ۱۳۰×۸۰ متر
مساحت: ۱۰۴۰۰ متر مربع

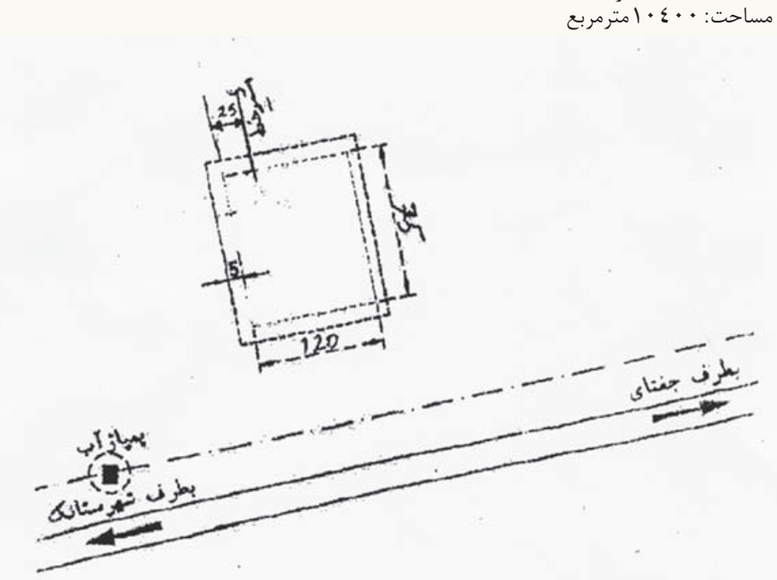

شرکت ملی گاز ایران
نقشه تحصیل زمین به شماره پنج
روابط عمومی شرکت گاز استان خراسان رضوی

آ/۹۵۰۸۳۹۳۹